

تصویر خیال

دکتر محمود فتوحی *

صور خیال چیزی نیست که تمام شدنی باشد،
بیکرانه‌ایست به گستردگی حیات مادی و حیات ذهنی انسان.

چکیده:

تصویر یکی از اساسی‌ترین و پرکاربردترین اصطلاحات در نقد ادبی است. این مقاله به ماهیت تصویر در ادبیات پرداخته است. مفهوم لغوی آن در زبان انگلیسی و معادل فارسی آن را بیان کرده، آنگاه به بررسی چند تعریف مشهور از ایماژ پرداخته است. سپس تصویر را به تصویر واژگانی و تصویر خیال تقسیم کرده و پس از تعریف و تبیین هر کدام، تصویرپردازی در سطح و تصویر اعماق را از هم متمایز کرده و به مساله تحول تصویر در تاریخ ادبیات پرداخته و نشان داده است که همراه با تغییر افق جمال‌شناسی و نگرشهای فکری - اجتماعی در هر دوره، تصویر نیز دستخوش تحول شده و بلاغت سنتی نتوانسته خود را با تحول تصویر همراه سازد و ابزار تجزیه و تحلیل تصویرهای نمادگرا و مدرن را فراهم کند.

واژه‌های کلیدی: تصویر، تصویر واژگانی، تصویر خیال، تصویرپردازی در سطح،

تصویر اعماق، تحول تصویر، بلاغت سنتی.

ایماژ یکی از پرکاربردترین اصطلاحات در نقد ادبی است، که در دوره شکوفایی نقد جدید مقبولیت فراوان یافت. اصطلاح تصویر مختص ادبیات نیست، بلکه در مباحث روانشناسی ادراک و شاخه‌های مختلف هنر از جمله سینما، نقاشی، پیکره‌سازی، نیز از واژه‌های اساسی به شمار می‌آید. در بلاغت و نقد ادبی فارسی، مبحث تصویر خیال (Image) در سالهای ۱۳۴۰ با کتاب صور خیال شفیعی کدکنی مطرح شد و از آن پس، محور بخش عمده‌ای از مطالعات ادبی قرار گرفت. پیش از آن، این تعبیر در نقد ادبی و بلاغت فارسی و عربی چندان مورد توجه نبوده؛ گرچه علم بیان از آغاز به تحلیل صورتهای خیالی شعر اختصاص داشته و چهار عنصر اصلی شعر از دید قدما یعنی تشبیه، استعاره، مجاز و کنایه را بررسی کرده است.

معنای لغوی ایماژ

در لغتنامه‌های انگلیسی، Image در معانی زیر آمده است: «بمدل، کپی، شبیه، عکس، مجسمه، هیات، شکل، تشبیه، سایه، شمایل، برگردان و ...» (۱). در زبان فارسی کلمه «خیال» را برابر با Image پیشنهاد کرده‌اند، زیرا خیال در معنی سایه، عکس، پرهیب، شبیح و ... آمده است (شفیعی کدکنی، صورخیال، ص ۱۱). منتقدان و بلاغیان معاصر عرب نیز واژه‌های «صوره» و «تصویر» را معادل Image به کار برده‌اند. اصطلاح «تصویر خیال» در زبان فارسی مقبولیت بیشتری یافته است. این اصطلاح بر مجموعه تصاویر شاعرانه و کل زبان مجازی اطلاق می‌شود؛ یعنی آن بخش از کاربردهای خلاقه و هنری زبان که از رهگذر تصرفات خیال در زبان عادی به وجود می‌آید.

اصطلاح ایماژ در نقد جدید (۱۹۵۰-۱۹۳۰) نقش محوری و تعیین‌کننده داشت، و رکن اساسی نقد جدید به شمار می‌رفت. اما با افول مکتب نقد جدید از سالهای ۱۹۵۰ م این اصطلاح نیز از رونق افتاد. شاید یکی از دلایل کاستی محبوبیت آن، این بود که بر مفاهیم گسترده و متنوعی دلالت داشت، و بر معانی پیدا و پنهان و روشن و مبهم مختلفی اطلاق

می‌شد. این ابهام و پیچیدگی سبب شد تا منقد ادبی، فربانک (Fure Bank) در کتاب خود با عنوان «واکنشهایی علیه واژه ایماژ» (۱۹۷۰ م) به صراحت و با شیوه‌ای مجادله‌آمیز این اصطلاح را به باد انتقاد بگیرد و تردیدها در آن وارد آورد و جنجالها برانگیزاند. بنیاد این کتاب بر بحث از پیچیدگی مفهوم اصطلاح تصویر و تصویرگری استوار بود. فربانک نوشت: «ابهام و پیچیدگی این اصطلاح در این است که بر همه صناعات ادبی از قافیه و بند و وزن گرفته تا تشبیه و استعاره و نماد دلالت می‌کند، حتی برای تحلیل و کشف معنای شعر نیز به کار می‌رود» (Bank, 1970 P.60)

او نشان داد که واژه ایماژ در معانی متنوع و گاه متقابل و متناقض به کار رفته است، ایماژ خیلی چیزها را دربر می‌گیرد، از عکس ذهنی (mental picture) موجود در حافظه گرفته تا استعاره و تشبیه و نماد و حسامیزی و تمثیل. وی توانست به طرز طرز‌آمیز، سلاح منتقدان جدید را علیه یکی از مقبولترین اصطلاحات نقد ادبی خودشان به کار گیرد. منتقدان جدید به تحلیل و تجزیه و پاره‌پاره کردن تصاویر متن ادبی تعلق خاطر خاصی داشتند. این علاقه سبب می‌شد تا آنها از مهمترین اصل مطرح در نقد ادبی میدرن غفلت کنند؛ یعنی آن اصلی که می‌گوید: «اثر ادبی یک کلیت تام است؛ این کلیت متشکل است از عناصر گوناگون و متنوعی که هرکدام به تنهایی در مقام یک جزء از کل اثر دارای اهمیت خاصی هستند» (Bank, 1970 P.12). افراط در تجزیه عناصر سازنده متن، کلیت فرم و ساختار اثر را از یاد می‌برد. این هشدار، باعث شد تا منتقدان نو کلیت متن را بیشتر در کانون توجه قرار دهند و از شور و شوق تجزیه تصاویر و عناصر متن بکاهند. با این حال هنوز در نقد امروز دو اصطلاح تصویر و تصویرپردازی (imagery) حضور چشمگیری دارند. هر چند گستره معنایی آنها خیلی وسیع است و بر تمامی آرایه‌ها و صناعات لفظی و معنایی و حتی کل زبان مجازی اطلاق می‌شوند؛ یعنی بر همه عناصر سازنده آثار ادبی که تجسم بخش عینیّت‌اند و همه عناصری که با صفت حسّی و عینی (concrete) در مقابل ذهنی یا انتزاعی (abstract) قرار دارند. عینیّت متن ادبی از رهگذر عناصری شکل می‌گیرد

که تجزیه حسی را ثبت می‌کنند تا خواننده بتواند طعم، رنگ، بو، صدا، حرکت، حرارت و ... را حس کند و آنها را به وسیله واژه‌های زبان تجربه کند. در تاریخ نقد و بلاغت، اصطلاح تصویر همیشه در شمار متداولترین مصطلحات بوده و گاه به همان اندازه نیز مبهم و تعریف‌ناپذیر مانده است. با آنکه تعاریف متعدد و متنوعی از آن صورت داده‌اند اما هنوز هم مفهوم آن در بوتۀ ابهام است، ذیلاً به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

- «ایماژ، تصویری است که از کلمات حاصل می‌شود» (لویس). (Abrams)
- «تصویر، هرگونه توصیفی است که بریکی از حواس آدمی تاثیر گذارد» (Barton/Hudson:88)
- «تصویرگری، عبارت است از نمایش تجربه حسی به وسیله زبان». (Perrine, 559)
- «مجموعه ساختهای زبانی که به منظور نمایش و توصیف امور و افکار تجریدی به کار می‌رود» (Vaahba, 237)
- «از رودررو قرار گرفتن دو امر (دو کلمه، دو جمله، دو صوت، دو حالت و ...)
- هرگاه امر سومی حادث شود آن را تصویر می‌نامیم». آندره برتون (موحد ۱۳۷۳، ص ۱۷۰)
- «ایماژ، آن چیزی است که یک عقده عاطفی را در یک لحظه زمانی بیان می‌کند؛ ایماژ نمایش فوری چنین عقده‌ای است؛ آزادسازی ناگهانی است. رهایی از محدودیت‌های زمان و مکان است؛ آن بالندگی ناگهانی است که ما در بزرگترین آثار هنری تجربه می‌کنیم». (Paundp, p.4)
- «به مجموعه تصرفات بیانی و مجازی (از قبیل تشبیه، استعاره، کنایه، مجاز مرسل، تمثیل، نماد، اغراق و مبالغه، اسناد مجازی، تشخیص، حسامیزی، پارادوکس و ...) اطلاق می‌شود». (شفیعی کدکنی، صور خیال، ص ۹ و ۲۱).
- «ایماژ در هنر، معمولاً به تجسم و تصویر هنری جهان بصری (مانند تصاویر نقاشی نیلوفرهای آبی اثر مونته) و خیال ذهنی حاصل از اینگونه تصاویر اطلاق می‌شود. در اصطلاح ادبی، ایماژ، غالباً به صورتهای توصیفی یا زبان مجازی گفته می‌شود که برای ایجادخیال و تاثیر در ذهن خواننده به کار می‌رود» (Murfin, 166)

• «تصویر: حلقه زدن دو چیز از دو دنیای متغایر است به وسیله کلمات در یک نقطه معین». (براهنی، طلا در مس ۱/۱۱۴)

این تعریفها که عمدتاً به تصویر شعری اشاره دارند، تلقی‌های مختلفی از تصویر ارائه می‌کنند. همین چند تعریف به خوبی نشان می‌دهد که واژه تصویر دامنه معنایی بسیار گسترده‌ای دارد؛ از یک سو، ساده‌ترین صورت ذهنی بسیط و تک بعدی یک شیء در حافظه را تصویر دانسته‌اند، چنانکه سی‌دی لويس عکسی را که پس از شنیدن یک واژه مثلاً «انار» در ذهن حاضر می‌شود، تصویر می‌خواند و از سوی دیگر هسر «امر» خیالی مرکب پیچیده و چند بعدی را که از ترکیب امور متعدد حتی از ترکیب حالات و اصوات حاصل می‌آید تصویر نامیده‌اند. آندره برتون پیشوای سوررئالیست‌ها فرانسه (اوایل قرن ۲۰) اصطلاح جرقه یا نور تصویر را به کار می‌برد، که از برخورد دو واژه مختلف یا مغایر حاصل می‌شود. او دو کلمه، دو عبارت یا دو جمله را به دو سیم برق تشبیه کرده است که در اثر برخورد آن دو باهم، جرقه زده می‌شود، «آندره برتون این جرقه را «نور تصویر» می‌نامد، که اگر دو سیم اختلاف پتانسیل نداشته باشند، عین دو سنگ در برابر هم سرد و بی‌تأثیر متقابل باقی می‌مانند و هیچ امر ثالثی روی نمی‌دهد. اگر دو واحد کلامی در شعر نتوانند در تقابل با هم مفهومی تازه پدید آورند تصویری آفریده نمی‌شود» (موحد، ۱۳۷۳، ص ۱۷۰)

ایماژ به مفهوم تصویر (idea) و پندار (vision) نیز به کار می‌رود» (Murfin, 166). مثلاً دانش‌آموزی که پشت درهای کنکور است اگر از تصورش درباره فضای دانشگاه سخن بگوید تصور و پنداری از فضای دانشگاه در ذهن دارد که به آن ایماژ (تصور ذهنی) می‌گویند. این تصور ذهنی، تصویر واقعی دانشگاه که حاصل تجربه عینی و حسی شخص از دانشگاه باشد، نیست بلکه تصور ذهنی مبهمی است که این دانش‌آموز از آرمانشهر دانشگاه در ذهن خود دارد (Murfin). این معنی از ایماژ (تصور) در کاربرد متداول زبان به کار می‌رود و با اصطلاح ایماژ در نقد ادبی و بلاغت متفاوت است.

بدیهی است که تصویر خیال در طول تاریخ ادبیات، تحول یافته است و از سادگی به جانب پیچیدگی و از سطح به اعماق سوق داده شده است. هر روز شگردهای نوینی در تصویر آفرینی پدید می‌آید. چرا که خلاقیت شعری، چیزی جز طرح شیوه‌ها و شگردهای نوین و مختلف در زبان نیست. پس طبیعی است که تعاریف و تلقی‌های مربوط به تصویر نیز مختلف باشد.

اما متداولترین مفهوم تصویر که در عرف سنتی نیز پذیرفته و مقبول است همان است که به مجموعه تصرفات بیانی و مجازی در زبان اطلاق می‌شود. عموماً اصطلاح تصویرپردازی (imagery) را برا کلیه کاربردهای زبان مجازی به کار می‌برند. در این مفهوم، تصویر عبارت است از هرگونه کاربرد مجازی زبان (figurative language) که همه صناعات و تمهیدات بلاغی را دربردارد، از جمله: تشبیه، استعاره، مجاز، کنایه، تمثیل، نماد، اغراق، مبالغه، تلمیح، اسطوره، اسناد مجازی، تشخیص، حس‌آمیزی، پارادوکس و ... این تلقی از تصویر چندان قوی است که برخی از واژه‌نامه‌های ادبی، «تصویر» را مترادف «زبان مجازی» می‌شمارند. (براهنی ۱۱۵/۱، Abrams, Barton/Hudson)

هواداران نقد جدید و فرمالیست‌ها نیز چنین استنباطی از تصویر داشتند، آنان به تحلیل مجازهای زبانی می‌پرداختند و تصویر را جوهره‌ اساسی شعر و کلید راهیابی به معنا و دنیای ذهن و روان هنرمند می‌شمردند. آنها معتقد بودند که تصویر عامل اصلی تأثیر شعر است.

تعریف ایماژ از دیدگاه ازرا پاوند (۱۸۸۳-۱۹۷۲) که در بالا ذکر شد، در دهه‌های بعد از وی، جریانهای عمده نقد آنگلو آمریکایی را تحت تاثیر قرار داد. از نظر پاوند ایماژ نوعی شور موقتی دارد؛ مانند یک فلاش دوربین عکاسی برق می‌زند. اصرار پاوند بر معنای فشرده در ایماژ و تاکید تی.ای. هالم (۱۸۸۳-۱۹۱۷) بر عینیت تصویر و نمایش بصری موجب شد که نقد ادبی جدید روشهای تازه‌ای برای تحلیل تصویر به کار بندد.

مکتب شعر ایماژ اعماق در ۱۹۶۰ در ایالات متحده امریکا نیز محصول همین نگرش بود (Harland, 119).

بدیهی است که این تلقی از نظام بلاغت سنتی و کهن نشات گرفته است. نظام بلاغت سنتی که از ارسطو آغاز می‌شود؛ براساس تقسیم زبان به دو قطب (حقیقت / مجاز) استوار است. یعنی زبان مجازی را صورتی فراتر و برتر از حقیقت زبان می‌شمارد. در این نگاه هر صورت مجازی عبارت است از صورت خیالی یک کاربرد حقیقی زبان، یعنی در یک سو واقعیت است که با زبان حقیقی بیان می‌شود و در سوی دیگر مجاز که با زبان خیالی و مجازی به تصویر درمی‌آید. بنابراین زبان مجازی برای اینکه فهمیده شود، باید به زبان حقیقی تأویل گردد. به همین دلیل در تمامی تحلیل‌های بلاغی، تصاویر مجازی به معانی حقیقی زبانی و مصادیق واقعی بازگردانده می‌شوند و بدین ترتیب شعر معنا می‌شود. یعنی رابطه میان معنای مجازی و معنای واقعی کشف می‌شود؛ استعاره به مستعاره، مجاز به حقیقت و «مکنی^۱ به» به «مکنی^۲ عنه» بازگردانده می‌شود. این دستگاه بلاغی که بر نظام دو قطبی حقیقت و مجاز مبتنی است قادر نیست تا تصاویر شاعرانه را در شیوه‌ها و سبک‌های هنری رئالیسم، سمبولیسم، سوررئالیسم، رمانتیسم و ایماژیسم و دیگر مکاتب ادبی مدرن تحلیل کند. چرا که در تصویرهای نمادین، دنیای و رای تصویر دنیای واقعی و حسی نیست بلکه عوالم نهان روحی است. تصویر سوررئالیستی را نیز نمی‌توان به معانی واقعی و طبیعی تأویل کرد؛ زیرا این نوع تصویر گزارشی است از عوالم رویا و ناخودآگاه ذهن و روان آدمی و تصویر رمانتیک نیز همان عینیت محسوس و طبیعی است که به رنگ احساس هنرمند درآمده است. تصاویر رئالیستی و ناتورالیستی نیز عین حقیقت واقع‌اند و قابل تأویل به چیزی غیر از خود نیستند؛ بنابراین نمی‌توان این تصاویر را براساس دستگاه بلاغت سنتی تحلیل کرد؛ چرا که تصویرهای سمبولیستی و سوررئالیستی صورت مادی و تجسم مفاهیم روحی پنهان و دست نیافتنی‌اند، سویی پنهان این نوع تصویرها با واقعیت خارجی و تجربه حسی بیگانه است. بنابراین نمی‌توان تصاویر مجازی نماد و تمثیل رمزی و پارادوکس را به

حقیقت واقع تاویل کرد. همچنین تصاویر ایماژیستی، رئالیستی و ناتورالیستی، غالباً صورت عینی و عکس واژگانی از واقعیت هستند؛ در رمانهای واقع‌گرا یا اشعار ایماژیست‌ها اشیا، عیناً خودشان هستند، و به دشواری می‌توان برای آنها معنای مجازی یا استعاری قایل شد. اغلب منتقدان جدید و بلاغیون تصویرگری را «نمایش و بیان تجربه حسی به وسیله زبان» دانسته‌اند و گفته‌اند ایماژ، تصویر حسی است که در ذهن نقش می‌بندد، از این رو آن را تصویر درونی یا ذهنی (mental picture) نامیده‌اند. غالباً تصویر را به حس بینایی محدود کرده‌اند و تنها تصاویر بصری را ایماژ دانسته‌اند، اما پرواضح است که تجربه حسی به امور مرئی محدود نیست، ما با حواس مختلف خود تجربه‌های متنوعی داریم، که همه آنها را می‌توان با زبان به تصویر کشید. ایماژ می‌تواند صوتی را مجسم کند (۲) یا تجربه بو و مزه‌ای را در خیال حاضر سازد. مثل این بیت سعدی که ایماژهای چشایی در آن زیبا نشسته است:

ترش بنشین و تندی کن که ما را تلخ نماید

چه می‌گویی چنین شیرین که شوری در من افکندی

یا احساس درشتی و نرمی و سردی و گرمی را به ما القا کند یا بیانگر حس درونی باشد؛ مثلاً گرسنگی و تشنگی و تهوع و یا حرکت و تنش ماهیچه‌ها و عضلات را مجسم کند (۳). برای فهرست هنوز می‌توان چیزهای زیادی افزود؛ زیرا روانشناسان حواس آدمی را به پنج یا شش حس محدود نمی‌دانند (Perrin, 599). از این دیدگاه، هر واژه یا عبارتی که یک تجربه حسی را به ما منتقل سازد و آن حس را از دورن به ما القا کند، ایماژ نامیده می‌شود.

در تمامی مباحث مربوط به تصویر شاعرانه آنچه مورد اتفاق همگان است، این است که زبان محمل تصویر است، تصویر از هر نوع که باشد ساده یا مرکب، زبانی یا مجازی و

خیالی به مدد عناصر زبان خلق می‌شود و زبان حامل تصویر و حاوی معنا و مفهوم آن است.

اصطلاح تصویرپردازی (imagery) در ادبیات به دو مفهوم به کار می‌رود:

۱- نویسنده‌ای که زبان واقعی و قاموسی را به منظور انتقال یک تصویر بصری (یک عکس طبیعی از اشیا) به ذهن خواننده به کار ببرد، به تصویرپردازی دست زده است. برخی منتقدان می‌گویند: «کاربرد زبان واقعی برای خلق یا بازنمایی یک تجربه حسی، تصویرپردازی نام دارد».

۲- کاربرد صناعات بلاغی برای بیان تصویر و اندیشه انتزاعی در زبانی زنده، خلاقه و ابداعی نیز تصویرپردازی نامیده می‌شود. تصویرپردازی نوع دوم که از شگردهای تشبیه و تشخیص و کنایه و استعاره و دیگر صناعات بلاغی بهره می‌گیرد، عنصر اساسی شعر و شالوده کار شاعری است (Murfin, 167).

تقسیم‌بندی ایماژ ادبی به دو نوع ایماژ زبانی (verbal/liteal) و ایماژ خیالی یا مجازی (figurative) در سالهای اخیر مقبولیت یافته و در اغلب واژه‌نامه‌های ادبی و شعری وارد شده است (۴). ما نیز برای روشن‌تر شدن بحث به تبع همین تقسیم‌بندی، تصویر را بر مبنای واقعیت زبانی و تصرفات خیالی به دو نوع تصویر زبانی (verbal image) و تصویر خیالی یا مجازی (figurative image) تقسیم می‌کنیم و به شرح و بسط این دو می‌پردازیم:

الف) تصویر زبانی:

اگر پرسند: آیا دستهای خرگوش کوتاه‌تر از پای اوست؟ هرکس پیش از پاسخ به این پرسش یک عکس از خرگوش در ذهن خود حاضر می‌کند. این عکس ذهنی خرگوش با عکس کاغذی آن البته متفاوت است؛ زیرا جرم نیست، وزن و رنگ ندارد، واقعی نیست، و صرفاً به یک نگاتیو شباهت دارد (Enc. Philos ophy, V. 4.P).

این عکس که بلافاصله پس از ادراک واژه خرگوش ظاهر می‌شود، تصویری است ساده، تک بعدی و به آسانی قابل درک است؛ چون مستقیماً با ادراک حسی سروکار دارد.

تصویر ذهنی خرگوش با صورت خارجی آن منطبق است؛ زیرا هیچ دخل و تصرف خیالی و ذهنی، در آن عکس صورت نگرفته است. این فرایند ادراک، کارکرد عادی و طبیعی ذهن انسان است. تصاویر حاصل از این فرایند ذهنی را تصویر زبانی یا عکس ذهنی واژه (word picture) می‌نامیم. عکس خرگوش در ذهن، یک تصویر زبانی است؛ یک تجربه خام حسی است که تخیل در آن تصرفی نکرده است. این نوع تصاویر به طور غیرارادی و در نتیجه عمل خود کار ذهن ادراک می‌شوند. کوله ریچ منتقد و شاعر انگلیسی (۱۷۷۲-۱۸۳۴) این کارکرد ذهن را تخیل اولیه نامیده است (مقدادی، ۱۴۲). که در نازلترین سطح ادراک حسی قرار دارد. فرانچسکو دسانکتیس منتقد و مورخ ادبیات ایتالیایی (۱۸۱۷-۱۸۸۳) نیز این نوع تصویر را همان عکس ذهنی اشیا (Immaginazione) می‌شمارد که در سطحی نازل و ماشینی قرار دارد. (ولک، ۱/۴ ص ۱۴۴)

تصویر زبانی، همان تصویری است که از رهگذر کاربرد قاموسی و حقیقی واژگان زبان در ذهن حاصل می‌شود. وقتی واژه انار یا پرتقال را بر زبان می‌آوریم، بلافاصله عکس آنها از حافظه به ذهن می‌آید. این عکس که در حافظه محفوظ است، محصول تجربه حسی قبلی ماست که حالا در ذهن ایستاده و با صورت خارجی شیء کاملاً منطبق است. تصویر زبانی می‌تواند از یک اسم، صفت، یا توصیف ساده که در معانی حقیقی و زبانی‌اش به کار رفته به وجود آید. نام اشیاء حسی، صفتها و توصیفهای آنها ایماژ زبانی هستند. در یک داستان واقعه‌گرا، واژه‌ها در معنی خود به کار می‌روند و نماینده چیز دیگری غیر از این نیستند. ادراک آنها نیاز به درنگ و تأمل ندارد. نمونه‌ای از یک توصیف واقعه‌گرا که در آن ایماژهای زبانی به سادگی نقش ایفا می‌کنند، آورده‌ایم:

«عطر پلو حیاط را برداشته بود. زن داشت پلو آبکش می‌کرد. بخار پلو از پنجره بیرون می‌زد. حسن یاد بهار روستا، برگهای تازه درآمده، گل‌های به و چغاله‌های زردآلو و بادام افتاد، از شاخه درخت انگور گوشه حیاط یواشکی چند تا برگ نازک و تازه روییده کند،

فوتشان کرد. گذاشت توی دهانش جوید و قورت داد. برگ ترش مزه و خنک بود چند تا برگ خورد، آب دهانش وانشت، بوی دلمه آمد ...» (مرادی کرمانی، ۲۵)

تصاویری که در قطعه فوق آمده، همگی عین واقعیت‌اند و کیفیات ملموس را بیان می‌کنند و نماینده چیزی غیر از خود نیستند، این واژه‌های تصویری یک حس آبی، گذرا و طبیعی را در ما ایجاد می‌کنند. ادراک آنها محتاج تأمل و تعمق نیست. برخی منتقدان این دسته از ایمازهای ساده زبانی را در مقابل «نماد» قرار می‌دهند. به نظر آنها ایماز کیفیات ملموس را بیان می‌کند و نماد مفاهیم مجر را، ایماز یک حس زودگذر را برمی‌انگیزد و نماد در جان می‌نشیند و روح را به بازی می‌گیرد و ادراکش مستلزم تأمل است (هاوثورن، ۹۵).

لوئیس همه نامها و صفتها را ایماز می‌داند. او البته فرقی میان ایماز زبانی و ایماز خیالی (مجازی) نگذاشته است (Abrams). اسمها و صفتها و همه واژه‌هایی که تصاویر ساده زبانی را در ذهن نقش می‌زنند، از لحاظ قدرت تاثیر و قلمرو تداعی و تفسیرپذیری باهم یکسان نیستند. بعضی واژه‌ها قدرت القایی ویژه‌ای دارند؛ پشتوانه فرهنگی و تجربی برخی واژه‌ها بسیار غنی است. مثلاً واژه «خون» مفاهیم ضمنی و پیرامونی فراوانی همچون مرگ، زندگی، زخم و درد، قربانی، شهادت، جنگ و ... را تداعی می‌کند. اما واژه «روغن» حوزه تداعی چندان گسترده‌ای ندارد. یا واژه «آینه» در زبان فارسی انباشته از تجربه‌های مختلف شاعرانه است اما «شیشه» که از همان جنس است مفاهیم ضمنی و تداعیهای چندان ندارد. علاوه بر این، خود واژه‌ها از لحاظ ایجاد حس تاثیر در مخاطب یکسان نیستند؛ واژه‌های «آب» یا «سیب» که بسیار روشن و نشاط بخش‌اند، به تبع مدلول خود، حس نشاط و حیات به خواننده القا می‌کنند.

در سبک‌شناسی، وقتی از طیف واژگان (Diction) یک نویسنده یا شاعر سخن می‌رود، معمولاً طیف واژگان را یکی از عوامل شکل دهنده سبک می‌شمارند، مثلاً اشیاء، آدمها و صفت‌های آنها در آثار صادق هدایت، تیره، مکدر، مبهم، روبه زوال، شکننده و ناپایدار است.

گزینش این طیف واژگانی ناشی از نگاه و نگرش نویسنده به هستی است. همین واژه‌های ساده غیرتخیلی، فضایی ناپایدار و کدر را در سبک هدایت رقم می‌زنند.

تصویر زبانی دستمایه داستان نویس واقعگراست. زبان داستان باید ادراک خواننده را در سطح کیفیات حسی مهار کند، و او را در تماس نزدیک و ملموس با واقعیت و زندگی قرار دهد. اگر واژگان داستان واقعگرا انتزاعی باشد، داستان از زندگی فاصله می‌گیرد و دیگر واقعیت داستانی نیست. نویسنده واقعگرا باید چنان از واژگان تصویری و حسی بهره بگیرد که خواننده اشیا را آنچنان که هستند ببیند، لمس کند، ببوید، بشنود، بچشد و حس کند. واژه‌های داستان باید از یک تجربه عینی و قطعی بجوشد. بهترین سبک روایی، تصویری‌ترین و تجسمی‌ترین سبک است که یک تأثیر حسی و فیزیکی در خواننده ایجاد می‌کند. در سبک واقعگرا واژه‌ای که تصویر فیزیکی روشن و قطعی به ما می‌دهد واژه خوب محسوب می‌شود (Surmelina, P. 210). زبان روزمره، آکنده از واژگان حسی و تصاویر عینی است. مردم کوچه و بازار کمتر از واژگان تجربیدی و اسمهای معنی استفاده می‌کنند؛ زبان آنها زبان عینیت و قطعیت است و سبک واقعگرا نیز تابع عینیت و قطعیت است.

ما از واژه‌هایی مانند عجز، هوش، مروت و ... تصویر حسی شفاف‌تری در ذهن نداریم. گرچه ذهن تصور مبهمی از آنها برای خود دارد و حتی گاه این واژه‌ها را با مصادیق عینی و خارجی دیگری مرتبط می‌سازد. مثلاً وقتی واژه مرگ را می‌شنویم، تصاویری از مرده، تابوت، کفن و ناله و سیاهی و ... بر ذهن ما می‌گذارد اما برای خود واژه مرگ، مصداق حسی روشن نداریم. ادراک این نوع واژه‌ها که به آنها اسم معنی می‌گویند کارکرد طبیعی ذهن است اما این کارکرد هنری و شاعرانه نیست. اگر نویسنده یا شاعری در اثر خود واژه‌های انتزاعی و اسمهای معنی را زیاد به کار ببرد، نوشتارش خصلت تجسمی نمی‌یابد؛ تجربه حسی او به خواننده منتقل نمی‌شود و تأثیری از کلامش حاصل نمی‌آید. ما از واژه‌هایی مثل عجز، ناز، تغافل، ترحم، خیال، استغنا، بیخودی، تسلی، شکست، تصویر

روشنی ادراک نمی‌کنیم. این واژه‌ها مفهومی و انتزاعی‌اند و حامل تجربه حسی نیستند. برای مصرع اول بیت زیر از بیدل دهلوی (ف ۱۱۳۳ ق) نمی‌توان تصویری مجسم کرد:

رنگ خیال حوصله عجز نازکی است

ای سایه ترک مکرم آفتاب کن (دیوان ص ۱۰۵۱)

ب) تصویر خیالی (مجازی)

تصویر خیالی حاصل کشف رابطه یا پیوند میان دو یا چند امر است که به ظاهر ارتباطی باهم ندارند. این ارتباط فقط در خیال ما اتفاق می‌افتد. تصویر خیالی برخلاف تصویر زبانی، ساده و تک بعدی نیست، بلکه مرکب از دو یا چند جزء است که به مدد خیال و عاطفه شاعرانه با یکدیگر پیوند می‌خورند و واقعیت نوینی می‌آفرینند که سابقه ندارد و سرشار از تازگی و غرابت و شگفتی است؛ مثل تصاویر «دریای آتش، پیراهن گل، خاطرات ترک خورده، سکوت سبز چمنزار، چشمه‌های شعله‌ور». این تصویرها هر کدام امر سومی هستند که محصول تصرف خیال در امور واقع‌اند. اجزای سازنده تصویر خیالی غالباً واقعیت خارجی دارند. در اینجا، دریا و آتش، پیراهن، ترک خوردن، سکوت، سبز، چمنزار، چشمه و شعله همگی امور حسی واقعی‌اند، اما امر سوم حاصل از ترکیب این اجزا در عالم واقع وجود ندارد بلکه خودش شکل تازه‌ای از واقعیت است که تنها در عالم خیال قابل تصور است. این امر تازه شکلهای متفاوت و متنوعی دارد؛ از تشبیه‌های بسیار ساده و سطحی گرفته تا تصاویر پیچیده و چند لایه و تودرتو همگی تصاویر خیال محسوب می‌شوند. برای اینکه بحث صورت عینی‌تری پیدا کند اجازه بدهید در اینجا چند نمونه از تصاویر خیالی از شعر فارسی ذکر کنیم. در ذیل ۱۱ جمله آورده‌ایم که همگی گزاره شعری‌اند و هر کدام دارای نوعی تصویر شاعرانه است. در سمت راست اجزای سازنده تصویر تجزیه شده‌اند:

۱. من اناری می‌کنم دانه، به دل می‌گویم (سپهری) انار+دانه
۲. پروین به چه ماند؟ - به یکی دسته نرگس (ناصر خسرو) پروین+دسته نرگس

۳. بر چهره جوانی این تار عنکبوت (کدکنی) چهره+تار عنکبوت
۴. روزی که برف سرخ بیارد از آسمان (صائب) برف+سرخ
۵. زهی سلام که دارد ز نور دمب دراز (مولوی) سلام+نور+دمب دراز
۶. سرو شیهه بارز خاک است () سرو+شیهه+خاک
۷. آینه صبح را ترجمه شبانه کن (مولوی) آینه+صبح+ترجمه+شبانه
۸. عشق، پوشیده برهنه تن است. (سنایی) عشق+پوشیده+برهنه+تن
۹. خون شب جریان داشت در سکوت دو مرد (سپهری) خون+شب+جریان+سکوت+مرد
۱۰. رنگ رخ ترانه بربانگ هزار سوختم (عرفی) رنگ+رخ+ترانه+بانگ+هزار+سوختم
۱۱. خداوند چشاندیشان لباس ترس و گرسنگی (نحل ۱۱۲) چشاندن+لباس+ترس+گرسنگی

تمام جمله‌های فوق حاوی تصویراند، اما این تصاویر از لحاظ تعداد اجزای سازنده و منطق ساخت متفاوت‌اند. در شماره (۱) تصویر انار یک عکس تک بعدی ساده است. در شماره (۲) خوشه پروین به دسته گل تشبیه شده است. در شماره (۳) تار عنکبوت بر چهره جوانی، استعاره از چین و چروک پیری است. در شماره (۴) تصویر «برف سرخ» از ترکیب دو جزء شکل گرفته که در عالم واقع باهم نسبتی ندارند. همین‌طور تصویر سه بعدی در جملات (۵ و ۶)، تصویر چهار بعدی در (۷ و ۱۱)، تصویر پنج بعدی در شماره (۹) و تصویر شش بعدی پیچیده و شگفت در (۱۰)، هر کدام از این تصاویر به خودی خود، امر تازه‌ای هستند که حاصل تصرف خیال در امور طبیعی است و اگرچه در عالم خارج وجود ندارند اما ما می‌توانیم همه آنها حتی پیچیده‌ترین آنها را در خیال خود تصور کنیم.

تصویر انار یک تصویر ساده و تک بعدی است که در حافظه ما ثبت شده و به محض ادراک کلمه انار صورت آن در ذهن حاضر می‌شود؛ بدون اینکه خیال در آن تصرفی کرده باشد. تصویر برف سرخ حاصل تخیل است، که از دو امر طبیعی ترکیب شده است، و تصویر (۶) از ترکیب سه عنصر متفاوت (سرو+شیهه+خاک) فراهم آمده است. جمله «سرو

شبهه بارز خاک است» یک تابلوی نقاشی است با کلمات. آیا هیچ نقاشی، قادر به ترسیم تصویر خیالی شبهه اسب در قامت سرو هست؟

فرایند تصویرسازی خیالی ذهن چنان است که خطوط خیال در تقاطع با یکدیگر به ذهن متبادر می‌شوند، گویی چند عکس، مثل اسلاید روی هم نمایش داده می‌شود. از ترکیب این عکس‌ها تصویر تازه‌ای پدید می‌آید. ذهن آدمی با این عملکرد خلاق می‌تواند دنیای مطلوب و دلخواه خویش را بیافریند. کولریج این عمل را «تخیل ثانویه» نامیده است، و آن را از ادراک تک بعدی و ساده عکس اشیا یا تخیل خام اولیه جدا کرده است. به عقیده وی «مایه تمامی فعالیت‌های شعری و هنری همین نوع تخیل (ثانویه) است؛ نیرویی است که اضداد را باهم سازش می‌دهد، و در همه حال سعی بر آرمان‌سازی و اتحاد بخشی دارد» (مقدادی، ۱۴۵).

کولریج می‌گوید: «تخیل ثانویه یا شاعرانه ذوب می‌کند؛ پراکنده و متفرق می‌سازد تا باز بیافریند و در جایی که انجام این کار ممکن نباشد باز هم در همه حالات می‌کوشد تا به ذروه مطلوب برسد؛ انتزاعی آرمانی پدید آورد و وحدت ایجاد کند» (برت، ۶۴). فرانچسکو دسانکتیس منتقد ایتالیایی به تصرف روح انسانی در تصویر خیال اشاره می‌کند و می‌گوید: «تصویر خیالی (در اصطلاح او phantasm) تصویری است که روح در آن دمیده شده، آن نیمه واقعیت و آن معناها و هاله‌هایی که به ما احساس و موسیقی چیزها را القا می‌کند (ولک ج ۱/۴/۱۴۴).

تصویر خیال، پدیده‌ای است که نصفانصف، نیمه انسانی، نیمه طبیعی. اشیا در تصاویر شاعرانه با اشیا طبیعی متفاوت‌اند. عاطفه و شعور و خیال انسانی در تصویر خیالی دمیده شده است. «ارزش تخیل در بار عاطفی آن است، تخیلی که مجرد باشد هرچه زیبا باشد تا از بار عاطفی برخوردار نشود، ابدیت نمی‌یابد» (شفیعی کدکنسی، ادوار شعر فارسی، ۹۰). عاطفه در تصویر یعنی تزریق روح انسانی در اشیا و تجسم حالات روحی و عاطفی مانند

دلهره، غم، تشویش، شور و اشتیاق و عشق و نفرت در اشیا و اجزای تصویر خیالی، و در این صورت است که می‌گوییم شیء خیالی با شیء طبیعی متفاوت است. هنرمندان از آن رو که عاطفی‌اند، با تخیل رابطه عمیق‌تری دارند، آفرینش صورت خیالی کار هنر است و متعلق به عرصه هنر، هنر یعنی اندیشیدن با صور خیالی، و شاعران بیش از هر کسی مستغرق تصاویر خیال‌اند و به مدد خیال می‌اندیشند و جهانهای تازه می‌سازند.

تصویر خیالی محصول تخیل جمال‌شناسانه است. کانت آنجا که تخیل را به سه نوع: بازآفرین (reproductive) مولد (productive) و جمال‌شناسانه (aesthetics) تقسیم می‌کند. می‌گوید که تخیل جمال‌شناسانه مثل تخیل مولد، پلی است که جهان اندیشه را به جهان اشیا متصل می‌کند «اما از قوانینی که حاکم بر فهم است آزاد و رهاست، زیرا مقید به جهان تجربه حسی نیست. تخیل جمال‌شناسانه در خدمت فهم نیست» (برت، ۶۸) کانت صورتهای معقول (ایده‌ها) را دو گونه می‌داند: یکی «ایده‌های عقلانی» که مفاهیم متعالی‌اند؛ این ایده‌ها از شکلی مفهومی برخوردارند؛ به ادراک عقلی در می‌آیند اما از راه تجربه اثبات نمی‌شوند. گونه دوم «ایده‌های جمال‌شناسانه» اند که در قلمر هنر جای می‌گیرند؛ صورت معقول جمالی، در فراسوی حس واقع است ولی فاقد ویژگی مفهومی است (برت، ۶۸). هر چند کانت صور معقول جمال‌شناسانه را به سبیل منحصر و محدود می‌داند اما اغلب تصاویر شاعرانه که تجسم زبانی یک ایده یا صورت معقول‌اند، محصول تخیل جمال‌شناسانه‌اند. از جمله پارادوکس، حسامیزی، اسطوره و حتی تصاویر رویاگونه سوررئالیستی.

ساختار تصویر خیالی

گفتیم که تصویر خیالی، مرکب از دو یا چند جزء است، آیا این ترکیب تابع قواعد و منطق خاصی است یا اجزای تصویر اتفاقی باهم ترکیب می‌شوند؟ پاسخ به این پرسش شاید بتواند، گونه‌های متفاوت تصویر و ساختارهای مختلف آن را از هم متمایز سازد و

آنها را بهتر و روشن‌تر بشناساند. تصویر خیالی، محصول تصرف خیال انسانی در اشیاست. مشهور است که ذهن با کشف ارتباط نادر و غریب میان اجزا و اشیای طبیعی به ابداع تصویر خیالی نایل می‌شود. دانشمندان بلاغت تلاشهای تحسین‌برانگیز فراوانی برای تشریح و تبیین اصول و قواعد این ارتباط به کار بسته‌اند و توفیقه‌های شایانی نیز به دست آمده است. طبقه‌بندی اقسام تشبیه از جمله به ساده، مرکب، خیالی، عقلی، حسی، اضمار، بعید، بلیغ، تسویه، تمثیلی، جمع، قریب، موکد، مجمل، مردود، مرسل، مشروط، مطلق، معکوس، معری، مفروق، مقلوب، ملفوف، وهمی، خیالی و ... (عکاوی ۳۲۵-۳۵۵) و انواع استعاره (مصرحه، مرشحه، مکنیه، مقیده، مجردة، مطلقه، نافیه، عنادیه، عقلیه، حسیه، تمثیلیه، ی اصلیه، تبعیه) و انواع کنایه (تعریض، رمز، تلویح، ایما) و علاقه‌های چهل‌گانه مجاز در کتابهای بلاغت قدیم، خود بیانگر تلاش برای تبیین ساختار تصویر خیالی در بلاغت سنتی است. در دستگاه بلاغت ارسطویی (و به تبع آن بلاغت اسلامی) تصویر شعری را ترکیبی از دو جزء می‌دانند: یک جزء در حکم ابزار یا رسانه (vehicle) است؛ این جزء برای بیان و توضیح و تقریر جزء دیگری که هدف یا مقصود اصلی تصویر (tenor) است، به کار گرفته می‌شود.

از نگاه سنتی، تصویر ابزار توضیح و بیان اندیشه است؛ یعنی یک مفهوم یا ایده به وسیله ابزارهای بلاغی (تشبیه، مجاز، استعاره و ...) نمایش داده می‌شود. بنابراین «تصویر مرکب از دو جزء است، یکی مقصود اصلی را بیان می‌کند (idea) و دیگری محمل این مقصود است (Image)» (پورنامداریان، ۲۰).

تصویر دو جزئی در ساده‌ترین ساختمان خود از دو کلمه ساخته می‌شود؛ مانند «خنده گل» که در اضافه‌های استعاری و تشبیهی و توصیفی دیده می‌شود یا در تشبیه مفصل؛ مثل «شب سیاه بدان زلفکان تو ماند»

مراد از دو جزء تصویر، دو واژه یا دو شیء نیست بلکه مراد دو واقعیت جداگانه است که میانشان تناسبی برقرار می‌شود. حال این دو واقعیت ممکن است دو واژه یا دو شیء مفرد و ساده باشند، مثل شب و زلف. یا دو مجموعه، مثلاً در این بیت خواجوی کرمانی:

مجموعه اول: دانی که عرق بر رخ خوبان به چه ماند

مجموعه دوم: چون ژاله که بر برگ گل یاسمن افتد

در دسته اول تصاویر ساده «عرق/رخ/خوبان» یک طرف تصویر (تشبیه مرکب) اند و «ژاله/برگ/گل یاسمن» طرف دوم تصویر، که در تقارن و تناسب با هم یک تصویر بلاغی و خیالی می‌سازند. در تمثیل رمزی یا اخلاقی (Allegory) نیز با اینکه قصه، از اجزا و عناصر بسیار زیادی تشکیل شده است اما کل صورت قصه با تمامی اجزایش یک طرف تصویراند و مفهوم پنهان در زیر ساخت قصه که در موازات صورت حرکت می‌کند، طرف دوم تصویر به حساب می‌آید:

صورت _____
image

مفهوم _____
idea

تصویر از دیدگاه بلاغت سنتی دو سویه دارد: «صورت» و «مفهوم». مقصود اصلی از تصویر، مفهوم آن است و صورت، ابزار توضیح و ترسیم آن مقصود است و کار رسانه را انجام می‌دهد. بنابراین، صورت در خدمت مفهوم است. این نگاه دوگانه به تصویر تا روزگار آندره برتون پایه‌گذار مکتب سوررئالیسم فرانسه، بر تحلیل‌های بلاغی غالب بود و هنوز هم از مقبولیت زیادی برخوردار است.

در ادبیات مدرن با تصاویری مواجه می‌شویم که از قاعده ساختمان تصویر سنتی پیروی نمی‌کنند؛ یعنی اجزای آن حکم هدف/ابزار را ندارند بلکه هر دو باهم یک «امر تازه» می‌سازند؛ یک کل مستقل که در خدمت هیچ چیز نیست، بلکه خود یک واقعیت مستقل

است. اتفاقی است در خیال که هیچ نسبتی با واقعیت بیرون ندارد. مثلاً به این تصویرها از شاعران فارسی زبان توجه کنید:

-ای سبدهاتان پر خواب / سیب آوردم / سیب سرخ خورشید (سپهری)

-بیا آب شو مثل یک واژه در سطر خاموشی ام. (سپهری)

-و من چنان پرَم که خُلاص روی صدایم نماز می خوانند. (فروغ)

-گردباد امروز رنگ صورت دیوانه ریخت. (بیدل)

به دشواری می توان تصاویر بلاغی شعرهای بالا را بر مبنای نگاه دو قطبی بلاغت سستی تحلیل کرد. تصویرها در اشعار شاعران ایماژیست، رمانتیک و سوررئالیست غالباً مستقل هستند. یعنی نمی توان آنها را به دو جزء صورت و مفهوم تقسیم کرد؛ به گونه ای که یک بخش در خدمت بخش دیگر باشد. این گونه تصاویر مستقل و قایم به خویش اند. نمی توان گفت اینها صورتهای مجازی (استعاره یا مجاز مرسل یا کنایه) از اموری دیگرند، بلکه هر کدام خود حقیقت خیالی مستقلی هستند.

تصویرپردازی در سطح

روشن ترین و ساده ترین تصویر خیالی، تشبیه است. بویژه تشبیه یک شیء حسی به یک شیء حسی دیگر که در سطح ادراک حسی قرار دارد. وقتی شاعر رابطه ای میان اشیا و امور حسی کشف می کند، در واقع تصویری می سازد که مقبول عقل و ادراک حسی است؛ این نوع تصویرگری را تصویرپردازی در سطح می نامیم. چنین تصویرهایی غالباً دوبعدی اند (مثل بلور آب) و به سهولت قابل درک اند و در سطح زبان و ارتباط حسی میان واژه ها متوقف می شوند.

در شعر سبک خراسانی اغلب تصویرها سطحی اند. دو طرف تصویر حسی اند و بر اساس رابطه قیاس، شباهت، ملازمت، مقابله، تقارن، تضاد باهم پیوند می خورند. رابطه میان دو طرف تصویر، یک رابطه منطقی و محسوس است. این نوع تصویر، موجودات

خارجی و واقعیات حسی را تجسم می‌بخشد و به سهولت توسط عقل ادراک می‌شود؛ زیرا محصول معرفت حسی است. معرفت حسی از آنجا که با سطح خارجی اشیا و عرضیات محسوس پدیده‌ها مرتبط است، در سطح می‌ماند و در ذاتیات اشیا نفوذ نمی‌کند، از این رو فاقد عمق است. در این شیوه شناخت، جهان و اشیا همانگونه که هستند، در ذهن بازتاب می‌یابند و خیال شاعر در آنها چندان تصرف نمی‌کند؛ بلکه ذهن او همچون آئینه در برابر طبیعت قرار می‌گیرد و طبیعت را همانگونه که هست باز می‌نمایاند. یا اینکه صورتهای حسی را به صورتهای حسی مشابه و همسان مانند می‌کند. در ابیات زیر منوچهری، تصویر حسی زیبایی از بهار و باغ و باران آورده است. طبیعت و اشیا در ذهن او چنانکه هستند، توصیف شده‌اند؛ شاعر به مدد تشبیه تصویر می‌آفریند و از سطح ادراک حسی فراتر نمی‌رود.

خیز ای بت فرخار و بیاران گل بی‌خار...
 تا بلبل قوالت برخواستند اشعار
 تا باد به می درفکند مشک به خروار
 گشته سر هر برگ از آن قطره گهربار
 سیمین گرهی بر سر هر ریشه دستار
 برطرف گل‌ناشکفیده برسیار
 واندر سرپستان بر، شیرآمده هموار
 گردد طرف لاله از آن باران بنگار
 برگرد عقیق دو لب دلبر عیار...
 هرگه که در آن آب چکد قطره امطار
 و آن دایره آب، بسان خط پرگار
 صد دایره در دایره گردد به یکی بار
 (منوچهری، دیوان)

هنگام بهار است و جهان چون بت فرخار
 در سایه گل باید خوردن می چون گل
 تا ابر کند می را با باران ممزوج
 آن قطره باران بین از ابر چکیده
 آویخته چون ریشه دستارچه سبز
 و آن قطره باران سحرگامی بنگر
 همچون سرپستان عروسان پری روی
 و آن قطره باران که چکد از بر لاله
 پنداری تبخاله خردک بدمیده ست
 آن دایره‌ها بنگر اندر شمر آب
 چون مرکز پرگار شود قطره باران
 مرکز نشود دایره، و آن قطره باران

در ابیات بالا ادراک شاعر یک ادراک حسی و از نوع بصری است. نگاه او همسطح ادراک همگانی است، آنچه او می‌بیند دیگران هم می‌بینند و به سادگی می‌توانند تجربه کنند: «می‌خوردن در سایه درخت گل، شنیدن آوای بلبل، باد پر عطر بهاری، قطرات باران بر روی برگ و غنچه» در قالب تشبیه‌های حسی و زیبا، ریزش قطرات باران بر سطح آب آبگیر و بازی دایره‌های روی آب». تمام تصویرهای شعر گزارشی واقعگرایانه از یک منظره باران بهاری است. در این تصاویر حالات و روحيات شخصی شاعر نفوذ نکرده است. خیال شاعر بسیار دقیق و ظریف، سطح واقعیت بیرونی را نقاشی کرده اما به عمق پدیده‌ها ره نبرده است. ذهن به تصویرگری در رویه عناصر طبیعت مشغول است. این جهان شعری که در نگاه شاعران عصر سامانی و غزنوی و شاعران مقلد آنها در عصر قاجار موج می‌زند، به سادگی و با ادراک حسی برای هر مخاطبی قابل تجربه است. جهان شعر، عین جهان بیرون است، در ورای تصویر، دنیای ناشناخته و اسرارآمیز روح و جان، از آن سان که در شعر صوفیان می‌بینیم نیست. تصویر، عکسی است که از چشم‌اندازهای طبیعی در قالب کلمات. ما این شگرد کار شاعران را «تصویرپردازی سطح» نامیده‌ایم، و آن را در مقابل «تصویرپردازی اعماق» (۶) قرار می‌دهیم.

تصویرپردازی اعماق

اگر تصویرهای درخت، باغ و بهار را در شعر مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، با تصویرهای منوچهری مقایسه کنیم، به وضوح با دو نوع تصویرپردازی متفاوت سطح و اعماق مواجه می‌شویم. باغ و بهار مولانا برخلاف باغ و بهار منوچهری به سطح ادراک حسی محدود نمی‌شود. آنجا که مولانا از بهار می‌گوید ما را از نقش صوری بهار به عالم غیب و جهان روح می‌کشاند؛ به دنیای تجربه‌های عمیق عارفانه، و رازناک. ما را به بهاری می‌برد که در سینه اوست، به بهار اخلاق. در شعر او بهار یعنی اعتدال و تعادل و عدالت،

بهار او رستاخیز و بعثت است. رحمت است، جهان صلح و آشتی و یکرنگی است، عروسی روح است.

باغ این بهار، باغ جهان است: لایتناهی و شگرف، چنان که «فلک یک برگ اوست» (غزلیات ۳۲۳۱/۲).

این باغ، رسول بهشت غیب است، و رسالت پیمبری بر دوش دارد. اگر از درخت آن باغ سیبی بشکافی از آن حوری به درمی آید که تاکستان شاعر می شود؛ باغ در باغ است، مولانا این باغ را با تصویر «باغ باغ» تعبیر می کند.

درخت و گل در شعر مولانا، تمثیل انسان اند. برگ زرد، رمز پختگی و کمال است (مثنوی د. ۲۰۵۴/۲). «هر برگ و هر درخت رسولی است از عدم» (غزلیات ۴۷۶۳/۱). و درختان «با زبان سبز و با دست دراز / از ضمیر خاک می گویند راز» (مثنوی ۲۰۱۶/۱). جهان درختی است که ما میوه های نیم خام آنیم (مثنوی ۱۲۹۳/۳). بوی گل، گویای اسرار کل است (مثنوی ۲۰۲۲/۱).

به روشنی می بینیم که بهار و باغ و درخت در خیال مولانا تجسم عوالم رازناک غیب اند، این سه تصویر به جهان واقع ارجاع داده نمی شود. اشارت این تصویرها به جهانی است در ژرفای جان عارف، عالم «عدم»، عالم کل که در فراسوی حس است. از این رو، سویه پنهان این تصویرها با حواس پنجگانه قابل درک نیست، چرا که در جهان محسوسات مرجعی ندارد. شاعر تجربه های شهودی و اسرارجان خویش را در قالب درخت و باغ و بهار خیال بندی می کند تا برای مخاطف خود از آن معانی مجرد صورت بتراشد، اینجاست که تصویرهای او به رمز بدل می شوند؛ زیرا آنها سرشار از سر و رازند، به سادگی قابل دریافت نیستند. شاعر از اعمال دریای ناخودآگاه خویش، از ژرفای اقیانوس جان الهی اش مروارید معنا را به سطح زبان می آورد و در صورت یک شی مادی می ریزد تا نشانی از آن مکاشفه و شهود، بر جای بگذارد.

باغ و بهار مولانا را میان جهان معنا و عالم صورت، میان غیب و شهادت، شناور می‌کند. از سویی نمی‌توانیم در صورت و مدلول خارجی این تصویرها متوقف شویم؛ زیرا در ورای آنها دنیای بیکرانه‌ای حس می‌کنیم. از سوی دیگر نمی‌توانیم به آن جهان معنوی مجرد راه یابیم؛ زیرا ذهن ما گرفتار صور محسوسات است. بدین جهت خوانندگان در برابر تصویرهای شعر مولوی و همه اشعار اصیل صوفیان در برزخ صورت و معنی شناورند.

در تصاویری مانند اضافه‌های تشبیهی «دریای رحمت» یا «آفتاب حقیقت» دو طرف تصویر به هم اضافه شده‌اند؛ اما یک طرف امری است مجرد، غیرمحسوس و از مفاهیم کلی و انتزاعی (رحمت و حقیقت)، که به وسیلهٔ ایماژ حسی (دریا و آفتاب) تجسم می‌یابد. یا این تشبیه عقلی به حسی از مولوی: «حقایق‌های نیک و بد به شیر خفته می‌ماند».

در ادبیات عرفانی فارسی، تصاویر حسی فراوان متداول است، غالباً ایدهٔ پنهان در این تصویرهای حسی، صور معقول و امور ماورای حس است که در عالم محسوس دست نیافتنی است؛ مانند «دریا = عالم وحدت»، «می = عوالم روحی عارف»، «آفتاب = حقیقت»، «سیمرغ = کل مطلق»، «نی = روح»، اینها نمادهایی هستند که تصویر محسوسی از دریافتهای نامحسوس عارفان ارائه می‌دهند و در آثار صوفیان فراوان تکرار می‌شوند. «نمادها، تصاویری از اعماق‌اند، که معمولاً در متن ادبی تکرار می‌شوند تا به نماد و مفهوم آن ژرفا و اقتدار ببخشند» (Murfine, 197)

تجربه‌های نهفته در این تصاویر با تجربه‌های اعماق جان مرتبط‌اند، با دنیای ناشناخته و با ژرفای پنهان جان و روان آدمی. ما این شگرد تصویرپردازی را که از سطح ادراک حسی فراتر می‌رود و به تجسم عوالم فراحسی می‌پردازد «تصویرپردازی اعماق» نامیده‌ایم. کشف چنین تصاویری محصول حالات شهودی و عوامل ناخودآگاه خیال است، بهترین و عالیترین گونه‌های این نوع تصویرها را در شعر مولوی و عطار و ادبیات عرفانی می‌یابیم. در شعر معاصر فارسی نیز سمبولیسم اجتماعی و سوررئالیسم فردی ریشه در آگاهی برتر و تجربه‌های بیخودی و ناخودآگاهانه دارند. صناعات و آرایه‌هایی مثل نماد، تمثیل رمزی،

حسامیزی، پارادوکس، اسطوره، تلمیحات اساطیری و مانند آنها، شگردهای تصویرپردازی ادراکات ژرف و عمیق‌اند؛ در این تصاویر یک سوی تصویر محسوس و از اشیای حسی و مادی است و سوی دیگر با تجربه‌های ژرف و ادراک عمیق آدمی پیوند دارند.

تحول شگرد تصویرپردازی در گذر زمان

اهمیت و زیبایی ایماژدر شگفتی آن است. هرگونه تلاقی میان پدیده‌ها در خیال، شگفتی آفرین است. شاید برای بشر اولیه همه چیز تعجب‌آور و شگفت بوده است: دیدن صاعقه، سیل، ابر و همه اموری که بشر هنوز به آن عادت نکرده بود، برای او شگفت‌آور بوده است. در روزهای آغاز تاریخ شعر، تشبیه صورت زیبا به ماه و مرد قوی به کوه، رستاخیز واژه‌ها و حشر معانی بوده است. روز به روز که تمدن بشری از تجربه‌های ناب و شگفت متراکم‌تر می‌شود، بالطبع ذخیره معرفتی و تجربی انسان هم انباشته‌تر می‌شود، کم‌کم امور شگفت برایش دست فرسود و مبتذل می‌نماید. تشبیه قد بلند به سرو که روزی شعر بزرگی به شمار می‌آمده، در گذر زمان مبتذل می‌شود و تاثیر هنری خود را از دست می‌دهد و شاعر از تکرار آن در شعرش تن می‌زند؛ چرا که این تصویر متعلق به آفریننده‌ای پیش از اوست

از همینجاست که ساختارهای خیال و ایماژ نیز در گذر تاریخ متحول می‌شوند و روز به روز از حس به ذهن در حال حرکت است و زمان به زمان روی در پیچیدگی و انتزاعی شدن دارد. زیبایی امر شگفت، امری نسبی است لحظه به لحظه شگفتی‌ها عادی می‌شوند؛ زیرا با آنها عادت می‌کنیم. سیر تحول تصویر در شعر فارسی به وضوح گویای این است که فرایند تجربه تخیل شاعرانه پیوسته در حال تحول است. در سبک خراسانی تصویرها حسی‌اند؛ فراوانی تشبیه حسی به حسی بسیار محسوس است. تشبیه حسی، بدوی‌ترین و ساده‌ترین تمرین خیال است. به تدریج تجربه‌های شعری خیالی‌تر می‌شود و در قرن ششم تشبیه‌های عقلی و خیالی در شعر فارسی ظهور می‌کنند. در مرحله دیگر تخیل شعری

فارسی زبانان با ورود به عصر استعاره صورت تخیلی تری پیدا می‌کند و تا حدودی از سطح نازل ادراک حسی فراتر می‌رود. ساختار تصویر خیالی تر و پیچیده تر می‌شود. در شعر خاقانی و نظامی، نمونه‌های اعلای تصاویر نازک و باریک استعاری را می‌توان یافت.

ما در همه این مراحل در تصویرهای شاعرانه، صورت و محتوای تصویر از یکدیگر متمایز فرض می‌شوند. تصویر یک کارکرد تقریری و توضیحی دارد و در خدمت اندیشه است و نقش آن آرایش اندیشه است. این خصلت تصویر کلاسیکی است که زاده عقل است. تصویر خیال کلاسیکی که براساس محاکات استوار است، بر مبنای نگاه دو قطبی صورت / محتوا طراحی شده است. بلاغت سنتی نیز ساختارهای خیالی زبان را براساس تفکیک صورت از معنی و بازشناسی حقیقت از مجاز تحلیل می‌کند. هر تصویر خیالی باید در نهایت به یک ساخت حقیقی و زبانی تقلیل یابد تا فهمیده شود. زبان مجازی (استعاره و مجاز و کنایه) به زبان حقیقت و مفاهیم و قطعی و عقلی تاویل می‌شوند. اساس جمال‌شناسی تصویر در این دوره بر مبنای ادراک حسی و عقلی استوار است و رابطه میان طرفین تصویر، رابطه‌ای است عقلانی و پذیرفتنی؛ یعنی علاقه در مجاز، وجه شبه در تشبیه و جامع در استعاره باید با عقل درک شود.

با ورود تجربه‌های عرفانی به شعر فارسی، تصویر متحول می‌شود و از قرن ششم به بعد شاهد تصاویری هستیم که یک سویه آنها مربوط به عالم روحی و متافیزیکی است. ظهور نمادهای عرفانی و تمثیلات رمزی محصول تجربه‌های غیرحسی شاعرانی بود که با ایده‌های ذهنی و فراحسی مانوس و محشور بودند.

از آنجا که مفاهیم رمزا و نمادهای عرفانی با ادراک حسی و عقلی قابل دریافت نبود، دستگاه بلاغت سنتی نمی‌توانست آنها را در نظام عقلانی دو قطبی حقیقت / مجاز خود بگنجانند؛ از این رو چندان به سراغ آنها نرفت و به همین دلیل در بلاغت فارسی و عربی چندان نشانی از تحلیل‌های مربوط به تمثیلات رمزی، و رمزهای عالم جان و اصول و قواعد تصاویر اعماق آثار عرفانی نمی‌یابیم. ساختار تصویر شعری عرفانی با تصاویر حسی

شعر خراسانی متفاوت شده بود. پارادوکس‌های عرفانی، حسامیزی رمزگرایی، نمادپردازی، موجب راز آمیز شدن زبان شد. کشاندن مجازهای ژرف شعر عرفانی به قلمرو حقیقت زبان ناممکن و مضحک می‌نمود. ایده به عنوان یک سوی تصویر، نامرئی و دست‌نیافتنی بود. تصویر از حیطة تجربه‌های عادی و عمومی انسان دور بود. دو طرف تصویر (ایده - تصویر) به وحدت تمام رسیده، به نماد بدل شدند. جهان اندیشه شاعر با جهان اشیا یکی شد، در نتیجه تفکیک و تشخیص فرق میان آن دو ناممکن بود.

به سبک هندی که می‌آییم به نازک خیالی‌ها، تصاویر خیالی تودرتو و چند بعدی برمی‌خوریم. تراکم و تودرتویی تصاویر که منجر به پیچیدگی و دور خیالی شعر می‌شود. بلاغت رسمی، به زودی این روش را دشوار خواند و تصاویر را پیچیده و دور از ذهن شمرد. دستگاه بلاغی دو قطبی صورت و محتوا (حقیقت / مجاز) نمی‌توانست به تحلیل و شناسایی تصویرهای چند لایه سبک هندی پردازد. زیرا برای تحلیل پارادوکس‌های هنری، اسلوب معادله، نازک خیالی‌های غیرقابل ادراک، تراکم تصاویر خیال (تشبیه + استعاره + اسناد مجازی) و مبالغه‌ها و اغراقهای زیبای شاعرانه، معیار و قاعده‌ای نمی‌شناخت. نظام بلاغت فارسی برای بررسی این تصاویر برنامه‌ای نداشت. در شاخه هندی سبک صفوی شعرهایی سروده می‌شدند به نام «اسلوب المعنی» یا «سبک تزریق» که گاه به آروشهای سوررئالیستی شباهت دارند و تصاویر شگفت و شگرفی در آنها دیده می‌شود. این شیوه‌ها چندان مقبول طبع فارسی زبانان ایرانی واقع نشد و چندان به تحلیل آنها رغبتی نشان ندادند.

آشنایی ایرانیان با تمدن و فرهنگ و ادبیات غرب، باز هم تصویرپردازی شعر فارسی را دستخوش تحول کرد. تصاویری پای در عرصه شعر گذاشتند که نشان از استحاله روحی شاعر در طبیعت می‌دادند و ریشه در معرفت احساسی و مواجهه عاطفی شاعر با طبیعت داشتند. تصویرهای رمانتیک میرزاده عشقی (ف ۱۳۰۳ ش) و نیما در آغاز و سپس جریان رمانتیسم دهه سی در کارتوللی، خانلری، گلچین گیلانی، نادرپور، فروغ (در دوره اول

شاعریش) بکلی با تصویرهای سنت شعر فارسی متفاوت بود. شعرهای انتزاعی سپهری با تصاویر مینیاتوری و سوررئال، تصاویر شگفت و تازه در شعر ایماژیست و پلاستیک و تجسمی با تصاویری از لونی دیگر، فضای شعر فارسی را متنوع و متلون ساخت. در این شعرها تصویر، عنصری است مستقل و قایم به خود. گاه تمامی شعر یک ساخت مجازی مستقل است. در این نوع تصویرها، تمایز میان صورت و محتوا، سبک و عاطفه و عقل و اندیشه به کنار گذاشته شد و فاصله مجاز و حقیقت از میان برخاست.

در شعر خراسانی، تصویر محصول کشف روابط بود و شاعر به کشف طبیعت می پرداخت، اما در شعر مدرن و در افق زیبایی شناسی نوین، تصویر، به تنهایی یک خلق و آفرینش تازه است، آفرینش پدیده‌ای که تاکنون نبوده. در اینجا کار شاعر خلق جهان خیالین نوی است که سابقه ندارد و هر چه تصویر از امور دورتر و بیگانه‌تری فراهم آید، به مذاق صاحبان ذوق نوین، خوشایندتر است. به نظر می‌رسد که تحلیل تصویر و بررسی روند تحول تصویرپردازی در تاریخ شعر فارسی، نیازمند برنامه جدی تازه‌ای است که بتوان براساس آن به یک دستگاه بلاغی گسترده و متنوع دست یافت که با تکیه بر آن بتوان فرآیند رویه تحول خلاقیت هنری در زبان شعر را به سهولت مورد تجزیه و تحلیل قرار داد.

یادداشتها:

در معانی مختلف و کاربردهای متفاوت ایماژ گفته‌اند: ۱-

الف) بدل سازی یا محاکات از صورتهای خارجی شیء، مثلاً ساختن مجسمه یک شخص. این نوع بدل سازی که از شکلهای جامد و سه بعدی تقلید می‌کند، غالباً برای تصویر قدسیان و الاهیون و مقامات مقدس مذهبی به کار می‌رود.

ب) هر نوع محاکات و بازنمایی هنری که یک پدیده را بر روی سطح تصویر کند، نقاشی یا عکس.

ج) تصویر بصری شیء که در آینه منعکس می‌شود یا سایه شیء که شبیه خود آن است.

د) هر چیزی که در آن شکل و هیأت یک چیز دیگر بازآفرینی شود.

ه) شمایل یک شیء در ذهن نه از طریق ادراک مستقیم آن، بلکه به واسطه احضار آن در حافظه (عکس ذهنی).

و) صناعات ادبی و مجازی مانند: تشبیه، استعاره، مجاز، کنایه، نهاد، پارادوکس، تشخیص و غیره.

Simpson, A & Weiner, E.S.C. The Oxford English Dictionary, Oxford, 1989.

۲- در این بیت شاعر ایماژ صوت و حالت را تصویر کرده است.

فکان لذة صوته و دبیها سنة تمشی فی مفاضل نعس

لذت صدای او و ترنم سازش چونان چرتی است که در مفاصل مرد خواب‌آلوده راه می‌رود.

۴- مانند این تشبیه از شکسپیر:

تو نه جوانی، نه سالمند

بلکه چونان که در چرت بعد از نهار باشی

هر دو را خواب می‌بینی.

(تی اس الیوت، ام سی برد پروک، ص ۲۲).

۵- در اغلب واژه‌نامه‌های ادبی و فرهنگنامه‌های شعری که بعد از ۱۹۹۰ م. نوشته شده غالباً ایماژ

زیانی را از ایماژ خیالی جدا کرده‌اند. از آن جمله به این کتابها می‌توان اشاره کرد.

-Encyclopedia of Rhetoric and composition, Newyork & London, 1996.

-The Bedford Glossary of Critical and Literary Terms, Boston, Newyork, 1998.

-Dictionary of Literary Tems, Chirs Baldick, 1990.

-A Dictionary of Literary Devices, Bernard Dupriez 1991.

۶- اصطلاح تصویرپردازی اعماق را از نهضت شعری deep image در ایالات متحده آمریکا اقتباس کرده‌ام. این نهضت در سالهای ۱۹۶۰م. در آمریکا، تحت تاثیر آرای مکتب ایماژیسم ازرا پاونند شکل گرفت. در واقع واکنشی بود به وحشت ناشی از جنگ جهانی دوم و حس از خود بیگانگی ناشی از تباهیهای جنگ که می‌کوشید تا با تکیه برآموزه‌های روانشناختی یونگ، از رهگذر گفتار درمانی و بیرون کشیدن اسرار اعماق و ناخودآگاه با ابزارهای هنری حس پرشوری در ادبیات و هنر ایجاد کند، مسائل ناشی از برده‌داری، نژادپرستی و جنگ سیاه و سفید در کانون توجه پیروان این نهضت بود. آنها با تکیه بر ناخودآگاه جمعی و کل‌نگری بدوی، در پی یافتن وحدت در خودآگاه جمعی بشر بودند. به عقیده پیروان این نهضت، نظم و قانون در اعماق روان همگان نهفته است، در جایی که فردیت انسانها در کلیت بدوی انسان محو می‌شود؛ شعر از رهاسازی محتوای سرکوب شده ناخودآگاه سر بر می‌آورد و انرژی نیرومندی تولید می‌کند که از زبان تصویر می‌جوشد. رهاسازی مفاهیم عام و آرکی‌تایپهای مدفون در روح انسانها یک تکنیک درمانی است. روح بازمانده از جنگ انباشته از محتوایی دردناک است و شعر باید زمینه را برای رهاسازی و تخلیه درد اعماق فراهم سازد

Encyclopedia of American Poetry In 20th Century, p. 171

منابع و مأخذ:

- برت، آر.ال «تخیل»، ترجمه مسعود جعفری، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۹.
- بهیانی، سیمین، «گزینه اشعار» (مقدمه)، تهران، مروارید ۱۳۷۳.
- پورنامداریان، تقی، «رمز و داستانهای رمزی»، تهران، انتشارات علمی فرهنگی ۱۳۷۵.
- براهنی، رضا، «طلا در مس»، تهران، مولف، ۱۳۷۱.
- برد بروک، ام.سی. «تسی اس الیوت»، ترجمه محمدتقی هنرور شجاعی، تهران، نشر سمر، ۱۳۷۲.
- بیدل دهلوی، «دیوان»، تصحیح خان محمد خسته و خلیل‌الله خلیلی، تهران، فروغی، ۱۳۶۸.

- شفیعی کدکنی، محمدرضا، «صور خیال در شعر فارسی»، تهران، آگاه، ۱۳۶۶.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا، «ادوار شعر فارسی»، تهران، توس، ۱۳۵۸.
- عکاوای، انعام فوال، «المعجم المفصل فی علوم البلاغه»، دارالکتب العلمیه، بیروت ۱۹۹۲.
- فاطمی، حسین، «تصویرگری در غزلیات شمس»، امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- مرادی کرمانی، هوشنگ، «تنور»، تهران، انتشارات معین و پروین، ۱۳۷۳.
- مقدادی، بهرام، «فرهنگ اصطلاحات نقد ادبی»، تهران، انتشارات فکر روز، ۱۳۷۸.
- موحد، ضیاء «سعدی»، تهران طرح نو، ۱۳۷۳.
- «شعر و شناخت»، تهران، مروارید، ۱۳۷۷.
- مولوی، جلال الدین محمد، «کلیات شمس تبریزی»، تصحیح استاد فروزانفر، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۵.
- «مثنوی معنوی»، تصحیح ر. آ. نیکلسون، طبع لیدن.
- میرصادقی، میمنت، «واژه‌نامه هنر شاعری»، تهران، کتاب مهناز، تهران، ۱۳۷۳.
- ولک، رنه، «تاریخ نقد جدید»، ترجمه سعید ارباب شیرانی، تهران، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۸.
- هاوثورن، «پیش درآمدی بر شناخت رمان»، ترجمه شاپور بهیان، اصفهان، انتشارات نقش خورشید، ۱۳۸۰.

منابع خارجی

- Abrams, M.H., A Glossary of Literary Terms,
 -Bank, Fure, Reflects Again The Word of Image, 1970
 -Barton / Hudson; A Contemporary Guide to Literary Terms, Houghton Mifflin Company, Boston, New York 1997.

- Enos, Theresa; End. of Rhetoric and Composition; Garland Publishing; New York & London; 1996.
- Harland, Richard,; Literary Theory from Plato to Barth; 1999; Macmillan press, London.
- Harlason, Eric, Eric L. Encyclopedia of American Peotry, in 20th century; Chicago; 2001.
- Hawthorn, Jeremy; Glossary of contemporary Literary, Amold 3rd ed. London, 1998.
- Paund, Ezra, A Restores peer (1918) literary Essay, ed. T.S. Eliot, London of Faber 1954.
- Perrin, Laurence, Literature; Poetry; New York; 2nd edition.
- Oxford. Dictionary.
- Morfin, Ross; and Supryia M. Ray; The Bedford Glossary of Critical and Literary Term; Boston, Newyork; 1998.
- Share Show, Dictionary of Literary Terms; 1992; U.S.A
- Simpson, A & Weiner, E.S.C. The Oxford English Dictionary, Oxford, 1989.
- Surmelina, Leon; Techniques of Fiction Writing: measure and madness; Newyork; 1969.
- Wahba, Majdi; A Dictionary of Literary Terms; Lebeon, Beirut; 1974.